

رساله قواعد ملای فارسی

[illegible]



[illegible]







دوم از لفظ این فیکه واقع شود در میان و علم چون بدین حال سوم از لفظ است که از حروف وابسته  
و قسیده متصل شود بکلمه عربی که آخرش نه یان است اما انسان می باشد یا کلمه فارسی که آخرش ضمایر است  
که حذف الف من خطا و لفظ واجبست چون موجود است و نیکست قابل تخریری گوید که این قسیده است آنکه از  
الباس تا نحو اندن این باشد و در ثبات ارباب چون بی نیست که بصورت حذف و اتصال لفظ  
نیست مثله بنشیند و ششینی است که اگر ششیت با اتصال و حذف الف پسند صورت لفظ برود می فهمیم  
فتو و کو کم که در اینجا با اتصال نوشتن ضروریست تا بعد عده الباس تا نحو اندن ایتم و اخر از این آ  
و ایم لدم هست از آنکه جدا گانه بخذف الف نیست چنانچه بیست و ستیست پس الف بهر حال از کتابت نظایات  
و اگر آخرش متحرک یعنی نمی مخفی آخرش سابی جان است پیوسته است اثبات الحش و خطا و جهت و رلفظ جاز  
لغت است بعد است که بی لفظ هم حذف شود چون مصرع سعدی کوفه را مانجین که نیست الا وقتیکه متصل  
بلفظ چه و که در انصورت بی آنها الف است اعلی خلاف القولین باید که بیست و ستیست و بیست و ستیست  
چهارم ضمائر سه مذکر مضمر است که ضمائر سه مجوس بی الف موضوعند و بعضی الف در آنها  
و نیست که اینها بجز که ما بعد سکن مضاعفا استعمالا باشد موصول بعد الف باید نوشتن چنین است و علامت  
و علامت و ایم علام و تو انگر ند و انانند و تو انگر ند و انانند و تو انگر ند و انانند و تو انگر ند و انانند  
یا بر این فن کوتهی بیان شد که قبل از اینها بود یعنی نومی و می هر فیکه لازم الکونش  
الف واقع شود چون جدا و جدا و حذف الف شکل جداوند و که اند و محضین کنند و مند بخذف الف در اصل  
دوم اند است نوشته شود و البته خزاندن اول الباس کند معنی شهو و بد مند از دیدن نامی عال نشان است  
چرا خود قاعده است باین که ده و پنج الفید بیان میرود تا علجان رفیع میشد خدا یا کرانیکه گویند که این قاعده شکسته  
خانو محال اکثر قواعد عربی فارسی همین است که یکصد صاق نمی آید اگر این ضمائر سه اللفطیکه آخرش باشند  
ببینیم میان این آمده او اما کن جمع نشود چون طارش خانه است گفته ام جمله دو دور و میانه اند و که لیاده



[illegible][illegible]



در کتب و در نسخ خود و فارسیان بی تصرف و باطل و ناقص و غیر از اینست خطی که مقدس می و یا برین  
بیاورید چنانکه وقت اتم این کلمات که بسیار در هر جای سخن و هر طریقه و زوایا و غیرت ثابت یا در یاد  
الف و او را و آخر اینها با نویسنده چون نویسی بی علی و صبی و اتم است و عیسا و بلا و طایفه و امثال اینها  
و خدا یا با حق الف و او قول حق نیست که خدا لا اله الا الله و کتاب الف منظور باید داشت و در لفظ و در مخفی و فیکه  
احوال این الفاظ بحث ناید و بیان اصل آنها کنند در نیصورت هم تبعا العرب بصورت یا نویسنده چنانچه  
کست ف که قواعد عربی در زبان فارسی برضی آن وروده اند همین پنج باید نوشت چنانکه در صورت الف  
بظهور و کتبیست مثلا اگر لفظ اولی اب الف بکارند و صورت بنویسند و لفظ اولی این می باشد که فوس که  
عربی باشد برین حیت الکتابه بنویسند و در آن نویسی از تفسیر بنویسند و تفسیر خواندن میکنند و در هر جای اتباع عرب بنویسند  
نمی دانند ایامی بی که بعضی کلمات را که زوایا علی الصلح بنویسند یا ای آنها را با الف قبل میکنند چون کتبیست و اولی  
که در اصل می توانی تیری و کاسی و فاشد از کلمات عربی ف کنند چون کتبیست یا ای آنها را با الف قبل میکنند و اولی  
اصل کتبیست و او را و معانی تعالی بود و آنکه در آخرش الف را و نه باشد چون کتبیست و او را و معانی تعالی  
بدون بزه بطور مقصود بنویسند بزه یا یا بعلین اسامی بدون ضافیت و صیفت نثر نباید نوشت و کتبیست  
الف مقصود بزه بزه بدون ضافیت و صیفت یا ای آنها را با الف قبل میکنند و اولی کتبیست که اکنون که  
بای بیرومی و بی آید زبانی و کتبیست که بی است هم برین اطفال که جرم بنید و مان و در میراد و  
و مخفی و فیکه منصوب باشد و عرب و را از آنکه در حالت ف الف اند بصورت الف بنویسند و اگر کتبیست  
توین اند فارسیان مطلقا در بی الف اند چون اتفاقا و مرزا و اصلا علامت توین بنویسند یا ای آنها را با الف قبل میکنند  
ناید و مخفی علامت مواضع و غیر آنرا که در کتبیست یا ای آنها را با الف قبل میکنند و اولی کتبیست که در آخرش  
یا ای آنها را با الف قبل میکنند و اولی کتبیست که در آخرش الف را و نه باشد چون کتبیست و او را و معانی تعالی  
بدون بزه بطور مقصود بنویسند بزه یا یا بعلین اسامی بدون ضافیت و صیفت نثر نباید نوشت و کتبیست  
الف مقصود بزه بزه بدون ضافیت و صیفت یا ای آنها را با الف قبل میکنند و اولی کتبیست که اکنون که



[illegible]



و آنچه در خواست خوش باین هم نگردد چون الفاظ فارسی که از گوشتی نبود اول تحرک و م ساکن از هر کلمه ظاهر  
سازنی باشد لهذا بعد حرف تحرک و نوشتند چون و و و و که در اصل و و و و هم بود و این  
خوانده شود که ضرورت شعر سوم و اعطف و قنکه در میان فعل و چون نشست بر خاست یاد و  
عون غایب و باغ و حاد و محمود و بجزیمه قبل اظهار این شعر که دست سوم نگردد هم نوشتن و هم نوشتن  
بود و خواندند آن آیه را هم نگردد نوشتند و خوانده شود چون خرم و خرو و بر خاست و بر خاست  
در آخر کلمه و لا شود وقت ضاعت یا غیبتش را زانکه و همه خواند چون از وی اوهند وی سیاه فام  
هم در کتابت های هوز از قواعد فارسیست که هر حرفیکه چون آتش یا شعله ای در خطی در خط آن  
افزاید چون فقه و گفته و در زینه و شمیمه که وجه و به و به این تلفظ نیاید که گاهی ضرورت وزن است  
چنانچه شعر که سر قل من سکین می از کو جزو کافر خضم ان عاشقان ار که و در عبارت اظهار نیاید  
و لهذا وقت اتصال کلمه که بار از کت است ساقط کنند چون کان خسته را یا شعله ای در خط آن  
ناید بگمان برینها اتصال جمله حرف مفرد و سواى او عطف است و در بعضی  
باید نوشت نباید خواند آری وقت سکون این حرف ای ضرورت شعر را از خط هم ساقط کنند چون شعر  
نگردد و در وزن به از و اما که نیز حال من ای آستان که یک که بر می و در کلمه آخرش می مختفی باشد و  
جمع آن طریقه یافتن این است که یا قنیه را یک کاف عجمی می کنند پس می در خط نباید نوشت  
بندکان پستند کان بندگی پستند گلی جانک خاک و وقت الحاق می شش یا تحته می چون باشد خواه معروض  
نسبت باشد یا خطاب که بهره طینه بل کنند یا بنویسند چنانچه در شعر می و کاه می وقت الحاق می باید این را  
هم بل از خود چنانچه و نسبت داده و کاه می او چو را عجمی و نسبت کج و بیشتر حذف چون می مذکور  
است واجب نیست بلکه آن کلمه اجمع کنند یا چون و ما و شفته آری سینه سلفط شود و در این  
یک کاف عجمی در وقت الحاق و حذف وقت جمع کلمه در نسبت چون برون و در کوهی

فقه  
بیم خرو و ساقط  
در وزن  
مختفی  
مختفی  
مختفی

چنانچه  
در شعر  
مختفی  
مختفی  
مختفی



[illegible]



[illegible]



و بعضی ازین کلمات انفصال هم با فرشته و با آیه کلمات است که بدون تکبیر هم در کتاب است  
 و در پس غالی نیست که یا از شدت تراج و دلالت یک چیز برت کلمه واحد است از آنکه بل از یک  
 چون شکر و دله و دلا و دلام و دلد و امثال آن خیا نچه لفظ انشاء الله غفر لی علی و ذیقعه  
 و خج و کوز و فصل بل یا کاشت متصل نویسنده از آنکه بنویسد کلمه واحد و دره و فصل خج و غلام و در غلام عاقل  
 و لفظ صاحب و خوش نویسنده هم گارد و کشت و امثال این بهتر است که متصل نویسنده و کای  
 هم بخارند باعتبار شمار اینها بنویسد کلمه واحد و کلمه که در میان آنها حرف عطف قال و ده یا و فصل  
 چون خفت خیز و شست خاست گفت کو حبت جو و خان بان کلمه که بر دلش الف لام با کوز و  
 لازم بود مگر در اینجا حذف کنند و لهذا بنویسند ریاض و صغیر یا آنکه زو عرب یا الف لام لازم است  
 کنند و الف لام الغرض الف لام در اینجا عوض مضاف الیه است حذف نمیکند از  
 مضاف الیه اینها ذکر نمایند الف لام را حذف سازند چون حال این معجز  
 اکثر توجع تغیری کردند و در الیغاث الامان العطش و امثال  
 با ناع و بنامند و ممنوع ترکیب لفظ عربی با عجمی با و خال ل بر یکی از اینها چون الکیم فی شنتام  
 اما لفظ و روشن الیه و له صحیح است از آنکه روشن فامو معنی بدان آورده پس بقیل که لفظ عربی  
 بلفظ عربی باشد و لفظ لاهور و بنگامه از ترکیب عربی فارسی میوهید ملک بل معنی بیافت فایت  
 یعنی بسیار و بسیار کام آید و رابصو به و الیهون که صاحب پر عجم بخور که هم و بوالکامه و بن حط  
 صرح بعضی از اینها و غیره و آنکه هر گوشت و غیره است و الف لام بخورید و خال الف لام بخورید  
 بعد از آن که بخورید و القادیر الی نویسنده است که بقیل است که بقیل است و بقیل است  
 که عربی است با چون که نویسنده است که الف لام را در هر کجای فایده و بطوریکه که در بعضی  
 استعمال کنند چنانکه در کرم و منفع الی و کرم و منفع الی و کرم و منفع الی و کرم و منفع الی

عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب

مطالعہ

و فرزند

...

و زعفران

وہابیہ







[illegible]







[illegible]



...



گفتار دوم در بیان الفاظیکه ملائحتن مخلوط بهرت یافته







غلط شو	صحیح	معنی	غلط شو	صحیح	معنی
بخ	بطک	بطخرد	پروانجات	پروانها	فرامین کردن یا ایجاد کردن
تانه	بطانه	معنی استر مقابل بره	پرکارگانی	پرکارها	اگر کشیدن و از و غیره
بجاز	بزاز	جابه فروش	بسیج بچیم	بسیج بانی	ساختن و قصد
		بچه و بچه و بچه	بخت	بخت	صد حضور
		برگان و بچه	پشتین	پشتهها	معنی اسلاف
		نام شخصی معرب بزرگهر	پیشوار	پیشوار	جانبه شهو که از آنکس بزرگتر
		معنی نیادت	پنگی	پنگی	غنودگی و لیل
		نام علمی معروف	پواج	پواج	مردم و دایه کسوف و رواج
		نام برادر معنی حق و عین السلام	پنج و زده	پنج و زده	پنج و زده بدین تقص
		کینه و کینه	پیکارگانی	پیکارگانی	جنگ و جدال
		انچه بعد از تقاضا باز نماند	تلاش	تلاش	تقص و تحسین
		کینه و کینه	تابعدار	تابعدار	مطیع و فرمان بر
		مرد و زن غیر منتظم الاحوال	تابنوز	تابنوز	احال
		چیز محرف و نادرست	تالی الان	تالی الان	مانیوقت
		دیکه و دهن فراخ	تفکیم	تفکیم	بدوق کوچک
		لفظ فارسیست	تدویر	تدویر	تدویر
		تیمی بخش	ترور	ترور	مرد و زوب
		زینندگی از آن خارج کردن	ترع	ترع	شعیت جنگی خالی

باب الی و التوفیق

باب الی و التوفیق



منظوم	صحیح	معنی	منظوم	صحیح	معنی
سما	تسمه	دوال چرم	جریانہ	جریانہ	جریانہ
تعوینہ	تعوینہ	تیسہ کہ بر باد و کلوغیرہ	جری	جری	جری
تعلیقہ	تعلیق	تعلیق کہ بجای حق و خطا است	جریز	جریز	جریز
تعیینہ	تعیینہ	تعیین کہ بجای حق و خطا است	جریز	جریز	جریز
تعا	تعا	تعا	جریز	جریز	جریز
تکثر	تکثر	تکثر	جریز	جریز	جریز
تلمیز	تلمیز	تلمیز	جریز	جریز	جریز
تلاز	تلاز	تلاز	جریز	جریز	جریز
تیز و زور	تیز و زور	تیز و زور	جریز	جریز	جریز
توا	توا	توا	جریز	جریز	جریز
توبرا	توبرا	توبرا	جریز	جریز	جریز
توگر	توگر	توگر	جریز	جریز	جریز
تارم	تارم	تارم	جریز	جریز	جریز
تارانی	تارانی	تارانی	جریز	جریز	جریز
تجاز	تجاز	تجاز	جریز	جریز	جریز



عَلَقَة	صَحِيح	مَعْنَى	عَلَقَة	صَحِيح	مَعْنَى
چیر	چیر	بانا عکرا که فی مرتب سند داشت	خوبه	خواجه	علامتی اگر لفظ ستر
چتر چتری	چتر	دین مندی که در چتر کاظم اندک	خوسند	خوسند	خوش
چینش	چیت	آتش بازی که ایستادند و دادند	خورم	خرم	لفظ عربست یعنی خا و صا
حاف	حاف	قاهر لفظ فارست که بنده	خورد	خورده	دارا لافان با او داد و داد
حاج	حاج	در آن تصرف کرد و داد و داد	خود	خود	فارسی گفت
حاج	حاج	یر طبع و باغ در مایات امور	خود	خود	ریمه
حاج	حاج	دیوار گرد خانه	خود	خود	نکته و بار یک
حاج	حاج	جمع حاج در پنج نای و کور	خود	خود	نام ماه بنوم از مال کند
حاج	حاج	استمال ده اندیز مغزی بکلی که کج	خود	خود	بن بیست
حاج	حاج	پوسند حجر	خود	خود	ظرف سیما
حاج	حاج	مفسد	خود	خود	یر کینه بکلی است که کسی
حاج	حاج	اختلا و اظنابایی کار و ق	خود	خود	لوکیت حسب اظناب
حاج	حاج	سند	خود	خود	گز
حاج	حاج	حلو است مشهور	خود	خود	جمع گز
حاج	حاج	خففت علیک بنایر که از بنده	خود	خود	چیزیکه در دست بچند
حاج	حاج	مرح است گشتند	خود	خود	زمانه گذار می سرادق
حاج	حاج	ریزه خشت و اشال آن	خود	خود	انچه در آن کتاب که بنده
حاج	حاج	زنبیل و جوال بزرگ	خود	خود	کتابی که بنده
حاج	حاج	مقابل و غل	خود	خود	تغیر داده باشند
حاج	حاج	نوعی از کار گیران	خود	خود	سج دم و دست و پا و دم
حاج	حاج	گنجینه دار	خود	خود	فرومایگی و سفلی
حاج	حاج	دانه معروف	خود	خود	معرفت عشق است
حاج	حاج	چنان سنی پس لفظ فارست	خود	خود	کند و کار است که از بنده
حاج	حاج	بهر روی و هم باز و یاد و	خود	خود	
حاج	حاج	چوبی ارد	خود	خود	
حاج	حاج	چار و چار و چون نهی باری	خود	خود	
حاج	حاج	خواه خواه	خود	خود	



[illegible]



[illegible]



غلط	صحيح	معنی	غلط	صحيح	معنی
فلذان	فلذان	معروف	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
لذک	لذک	کار و کوشش	گلچک	گلچک	گلچک
کشیر	کشیر	معروف	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کلیج	کلیج	مان کو چک زوغنی	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کحواب	کحواب	جامه معروف ز دور	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کجنگ	کجنگ	طائر معروف خرد و طائر	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کواف	کواف	چین ناسم لفظ کیفیت	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کورشات	کورشات	جمع لفظ فارسی و عربی	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کوه	کوه	خالص می نیز از هر چیز	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کچری	کچری	طائر لفظ فارسی و عربی	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کادر	کادر	معروف	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
کدر	کدر	مشرقی معروف که شکر گویند	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
گزارش	گزارش	اداکردن	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
گزارون	گزارون	اداکردن	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
گزاره	گزاره	تعبیر خواب شرح و تفسیر	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
گزاره	گزاره	هرزه و بیوده	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
گلاب	گلاب	گلچک عرق کل رست	گلزار	گلزار	باغ و گلستان
گلهری	گلهری	گلچک عرق کل رست	گلزار	گلزار	باغ و گلستان

بسیار

بسیار







غلط تهاو	صحیح	معنی	غلط تهاو	صحیح	معنی
همزه علی	همزه علی	نایست	همزه علی	همزه علی	نایست
یروج	یروج	مردم گیه	یروج	یروج	مردم گیه
یکان بناری	یکان بناری	یک	یکان بناری	یکان بناری	یک
یکانگت	یکانگت	چنانچه	یکانگت	یکانگت	چنانچه

بدانکه حکم غلطی حرکتی یا حرفی نمودن امر است و کاریست دشوار چه بسیاری از الفاظ است که یکی غلطی  
نموده و دیگری صحیح آن و همچنین الفاظ است که در کتب لغت عربی غلطی آنهاست و کتب لغت فارسی هم آنهاست  
و همچنین لغات است که کتب فارسی حکم غلطی آنها کرده اند و شعرا و نویسندگان که مشارالیه هم بالینان اند و اشعار خود  
صبط کرده اند پس ناظرین جزو است که غلط محبت کرده برگاه که اینجین الفاظ را در اینجا بنید و مخالف کتب لغت  
عربی یا فارسی یا شعرا و نویسندگان یا بدولان یا دیگران که حکم غلطی لغت کرده اند و این است که باید که این دریافت کنند باز  
استیجاب رود و دیگران که قول صحیح و امری در اینجا چیست از کتب معتبره که ام لفظ استفاد میشود و دیگران چه بگویند  
همچنان اموال و این است که باید و لازم است که از این است که نظر کرده چشم پوشی کار فرایند و مکتوب فیضی  
یا الله علیه و توکل و الیه یدب خاتمه و در بعضی از قواعد فارسی فوائدی که برخواستی کلمات غلط  
مقام بعضی طبع یا بن ضابطه ای ای فعل آید آن که مذکور شود و گاهی مخدوف و چنین چیزی نمی آید  
و در کلمات محکم است و برابر او نشاند چون مرا گفت ما را فرمود و در مخاطب و اخوات آن در محاوره و افعال  
چون او را گفت و گاهی ای ای چون خدا را این کار کن گاهی برای تمجید و بعضی ای ای و علی از اینجا معلوم شود  
که لفظ قبل از فعلی چنانکه در بعضی نسخ دیده شد و صاحب خیابان این نسخه را در کتاب خود آورده و مروج و  
به خود لفظ را تصحیح نموده و در ضیوت حاجت قرار نیست لهذا صاحبش می گفته که درین مقام نمی آید  
کلمه مزحل مشهور تا آخر این خط که در لفظ مراراج میزند و گاهی آمده می آید و گاهی می شود و بعضی از







والت

وہ جو بزرگوار و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں

وہ جو بزرگوار و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں

وہ جو بزرگوار و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں

وہ جو بزرگوار و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں

وہ جو بزرگوار و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں  
دو کتب غور و غور و غور و  
سید ہاں میں



DATE DUE


DUE

RETURNED

KING PRESS NO 306

$\frac{1}{2}$     $\frac{1}{3}$     $\frac{1}{4}$     $\frac{1}{5}$     $\frac{1}{6}$     $\frac{1}{7}$     $\frac{1}{8}$     $\frac{1}{9}$     $\frac{1}{10}$     $\frac{1}{11}$     $\frac{1}{12}$     $\frac{1}{13}$     $\frac{1}{14}$     $\frac{1}{15}$     $\frac{1}{16}$     $\frac{1}{17}$     $\frac{1}{18}$     $\frac{1}{19}$     $\frac{1}{20}$     $\frac{1}{21}$     $\frac{1}{22}$     $\frac{1}{23}$     $\frac{1}{24}$     $\frac{1}{25}$     $\frac{1}{26}$     $\frac{1}{27}$     $\frac{1}{28}$     $\frac{1}{29}$     $\frac{1}{30}$     $\frac{1}{31}$     $\frac{1}{32}$     $\frac{1}{33}$     $\frac{1}{34}$     $\frac{1}{35}$     $\frac{1}{36}$     $\frac{1}{37}$     $\frac{1}{38}$     $\frac{1}{39}$     $\frac{1}{40}$     $\frac{1}{41}$     $\frac{1}{42}$     $\frac{1}{43}$     $\frac{1}{44}$     $\frac{1}{45}$     $\frac{1}{46}$     $\frac{1}{47}$     $\frac{1}{48}$     $\frac{1}{49}$     $\frac{1}{50}$     $\frac{1}{51}$     $\frac{1}{52}$     $\frac{1}{53}$     $\frac{1}{54}$     $\frac{1}{55}$     $\frac{1}{56}$     $\frac{1}{57}$     $\frac{1}{58}$     $\frac{1}{59}$     $\frac{1}{60}$     $\frac{1}{61}$     $\frac{1}{62}$     $\frac{1}{63}$     $\frac{1}{64}$     $\frac{1}{65}$     $\frac{1}{66}$     $\frac{1}{67}$     $\frac{1}{68}$     $\frac{1}{69}$     $\frac{1}{70}$     $\frac{1}{71}$     $\frac{1}{72}$     $\frac{1}{73}$     $\frac{1}{74}$     $\frac{1}{75}$     $\frac{1}{76}$     $\frac{1}{77}$     $\frac{1}{78}$     $\frac{1}{79}$     $\frac{1}{80}$     $\frac{1}{81}$     $\frac{1}{82}$     $\frac{1}{83}$     $\frac{1}{84}$     $\frac{1}{85}$     $\frac{1}{86}$     $\frac{1}{87}$     $\frac{1}{88}$     $\frac{1}{89}$     $\frac{1}{90}$     $\frac{1}{91}$     $\frac{1}{92}$     $\frac{1}{93}$     $\frac{1}{94}$     $\frac{1}{95}$     $\frac{1}{96}$     $\frac{1}{97}$     $\frac{1}{98}$     $\frac{1}{99}$     $\frac{1}{100}$





ISLM  
RARE  
PK6540  
G2  
1843